

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث صحیح و اعم وجوهی ذکر شده برای قول به صحیح و برای قول به اعم که خوب حتی مرحوم نائینی آن وجوب را نقل فرمودند لکن ایشان یک نوع تقریب تنزیل و اینها کردند که استفاده‌ی صحیح می‌شود، اما برای قول به اعم دیگر ایشان وجوهی را به عنوان جامع آوردند و در جامع اشکال کردند .

عرض کردیم غیر از آن وجوه که تبادر باشد اصطلاحاً این وجوه تبادر در اصطلاح اصولی‌ها جزو امارات حقیقت و مجاز تبادر و صحت سلب و عدم صحت سلب و صحت حمل و اینها به اصطلاح تمسک کردند به این وجوه یعنی دو طرف هم تمسک کردند به این وجوه برای اثبات وضع برای صحیح یا برای اعم.

لکن عرض کردیم که مثل مرحوم نائینی کلاً از این راه وارد نشد راهی که ایشان وارد شد که آن وجوهی که ضعیفند و مسالهی جامع هم تصویر نمی‌شود ایشان فرمودند تصویر جامع علی القول بصحیح مشکل و علی القول بالاعم اشکل، تصویر جامع هم نمی‌شود از یک راه دیگری در مساله وارد شدند مرحوم آقای خوئی هم خوب طبق همین تفکر از راه اینکه جامع را برای اعم تصویر کردند مثل مرحوم محقق قمی که ارکان باشد چون جامع را بنا بر اعم تصویر کردند جامع را بنا بر صحیح که در کفایه آمده در او اشکال کردند لذا گفتند جامعی که تصور می‌شود فقط برای اعم است.

لذا قول به اعم را قبول کردند چون جامع فقط روی این قول، چون علی کل من القولین لا بد من تصویر الجامع و این جامع روی اعم تصویر می‌شود روی صحیح تصویر نمی‌شود، این خلاصه‌ی بحثی که اعلام در اینجا کردند.

پس شروع شده از مسالهی علامات حقیقت و مجاز و بعد گفتند این وجوه کارساز نیست حالا ما برویم از راه دیگری که یا تصویر جامع باشد یا تنزیل و مجاز که از ظاهر عبارت مرحوم استاد راجع به مرحوم نائینی در می‌آید این خلاصه‌ی بحث.

عرض کنم خدمتان که لکن در واقع اگر انسان خوب به حساب به جای این بحث علامات حقیقت و مجاز و اینها واقع خارجی را تصور بکنیم آنچه که در اسلام اتفاق افتاده و در ادیان دیگر اولاً این که دارند که این حقیقت شرعیه است عرض کردیم این قول

مبنی است بر ثبوت حقیقت شرعی و عرض شد حقیقت شرعی ثابت نیست آقایان گفتند نه حقیقت متشرعه هم کافی است. ما در بحث حقیقت شرعی عرض کردیم انصافش این است که اینها حقایق عرفیه هستند.

یعنی بعبارة اخری اینها در مثل بیع و معاملات حقیقت عرفیه قائلند چون در عرف وجود داشته در عبادات را حقیقت شرعی گرفتند یا متشرعه گرفتند و عرض کردیم که هیچ کدام از اینها را نمی شود البته می شود اصطلاح دیگری را هم اضافه کرد حقیقت عند الفقهاء در عرف فقهاء به این معناست آن هم مشکل است اگر باشد همان بحث متشرعه است و الا فقهاء اصطلاح خاصی ندارند و عرض کردیم که شواهد قطعی وجود دارد که این اعمالی که به عنوان عبادی است در تاریخ بشر وجود داشته و اگر بعضی هایش هم مثلا در بقیه ی ادیان یا بقیه ی مثلا مذاهب نبوده حتی مذاهب باطله فرض کنید مثل حج اما در بین مشرکین وجود داشته است.

مشرکین در زمان نزول قرآن حج را انجام می دادند و همین اعمال حج فقط کاری که پیغمبر اکرم فرمودند دو تا بود یکی این که عده ای از احکام را ادعا می کردند از زمان حضرت ابراهیم است تحریف کرده بودند پیغمبر خواستند تصحیح بکنند در حجة الوداع که عرض کردیم حجة الوداع تنها حج پیغمبر است وداع نیست همان اول هم هست. اولین حج و آخرین حج پیغمبر بعد از آمدن به مدینه ی منوره همین حجة الوداع است ولذا فرمودند خذوا عنی مناسککم.

و خوبی اش هم این است که این حجة الوداع تقریبا با خصوصیاتش از اول تا آخر در مصادر ما و مصادر اهل سنت موجود است، چه روزی حرکت کردند، چه کار کردند چطور شد از کجا رفتند چند روز در راه بودند الی آخر قضایا اینها مذکور است. اختلافی که هست بین مسلمان ها اینکه مثلا این کار آیا جزو واجبات است یا نه مثلا جایز است جزو مستحبات است.

فرض کنید مثلا موی مبارک را در منی حلق کردند، حلق در منی انجام گرفت اختلافی که الان هست شیعه می گوید حلق حتما باید در منی باشد اهل سنت نه در مکه و هر جای دیگر هم حلق می کنند. اختصاص به منی ندارد. اصل فعل پیغمبر روشن است انما الکلام در استفاده است.

عرض کردیم این اصولا در تاریخ اسلام این هست یعنی اصولا فرض کنید پیغمبر در بعد از فتح خیبر فرمود چون اینها گوشت الاغ را می خوردند، می گفتند نخورید چون شما می خواهید غنائم را بار کنیم ببریم به مدینه اگر گوشت الاغ خورده بشود با چه

بیریم؟ لذا تحریم کردند لحم حمر اهلیه، حمار اهلی در لغت عرب در مقابل حمار وحشی است ما در زبان فارسی حمار وحشی نمی‌گوییم گور خر می‌گوییم. همین حیوانی که مانوس است گویا در جزو حیوانات اهل حساب می‌شود این را حمار اهلی می‌گویند گور خر را حمار وحشی، چون حمار وحشی نکته‌ای نبود که حرام بشود نکته‌ی حرام.

اهل سنت از این روایت فهمیدند که گوشت الاغ حرام است در روایات ما آمده که این حرمت دائمی نبوده این موقت بوده روی مصالح خاصی که بود پیغمبر حرام کردند و الا حرام واقعی نیست.

پس ببینید گاهی اوقات ما در فعل پیغمبر به عنوان سنت فعلی گاهی در کلام پیغمبر به عنوان سنت قولی گاهی در اینها اختلاف بین مسلمین هست مثلاً این سنت قولی مثلاً المؤمنون عند شروطهم مثلاً المسلمون عند شروطهم در روایات صحیحیه‌ی ما وارد شده که از پیغمبر این کلام ثابت است اما اهل سنت امثال بخاری و مسلم و اینها بلکه عرض کردم این ابن حزم می‌گوید الخبر المکذوب اصلاً می‌گوید دروغ است این خبر جعلی است. المسلمون عند شروطهم. این هست اختلاف بین مسلمان‌ها. نه این که نیست اینکه فلان خبر ثابت است یا اینکه ثابت نیست.

لکن غیر از ثبوت و عدم ثبوت در فهم آن مطلب و در حدود آن مطلب در آن هم بین مسلمان‌ها اختلاف هست این طور نیست که نباشد لذا باید با بصیرت روبرو شود.

اما این معنایش این نبوده که عبادت ابداعی رسول الله باشد. اصولاً بوده. مثلاً فرض کنید مشرکین از خانه که در می‌آمدند آن گوسفندی را که بنا بود قربانی کنند یا شتر را یک علامتی به آن می‌زدند اشعار و تقلید به اصطلاح یا یک چیزی به گردش آویزان می‌کردند. تقلید مثل یک کفشی چیزی به گردش آویزان می‌کردند یا مثلاً شتر را یک قسمتی را مجروح می‌کردند که این معلوم باشد برای قربانی است.

و این فایده‌اش این بود غیر از این که حالا معین می‌شد اگر گم می‌شد یا اگر کسی آن را دزدی می‌کرد پیدا می‌کردند می‌گفتند این برای قربانی است بیخودی اینجا آوردند می‌بردند منی او را ذبح می‌کردند یا نحر می‌کردند.

اما در اسلام این مطلب بعنوانه نیامده اما خوب هست احرام آنها به این صورت بود و در اسلام احرام از مواقیت شد و با پوشیدن لباس احرام اما نه به این معنا که پوشیدن لباس احرام خاص اسلام باشد جاهلیت هم داشتند لکن جاهلیت لباس احرام را وقت

طواف می پوشیدند ، وقتی در حال طواف ، از خانه که در می آمدند لباس احرام نمی پوشیدند. میقات هم که نداشتند، مواقیت کلا جعل رسول الله است. حدود حرم جعل حضرت ابراهیم است این دو تا با هم دیگر اشتباه نشود.

البته حدود حرم برای حالاتی هم نزد ما جزو میقات حساب می شود و الا اساسا حدود حرم مثل حدیبیه که الان شنیدم تازگی میقاتش کردند حالا من چون مدتی است حج مشرف نشدم عمره و حج خبر ندارم آقایانی که از مکه در می آیند چون راحت تر دیده می شود دست راستشان نوشته شمسی این شمسی همان حدیبیه است الان به آن شمسی می گویند شنیدم تازگی آن را به صورت میقات درآوردند. این حدود حرم است، حدیبیه حدود حرم است که حضرت ابراهیم قرار دادند.

یکی از حضار: یعنی روایتی برای آن حج قران نداریم که اشاره به تقلید دارد.

آیت الله مددی: روایت حج قران حالا خود حج رسول الله عجیب است سه قول هست افراد باشد قران باشد و تمتع حالا این بحث هایش چون بحث فقهی است نمی خواهیم وارد این بحث بشویم .

یکی از حضار: انگار نیست در شریعت ...

آیت الله مددی: چرا دارد .

عرض کنم به اینکه نه یعنی آن نحوه ی حج بستن و احرام بستن نیست نه باید با احرام و با لباس ...

یکی از حضار: نه برای اشعار و تقلید به خصوص

آیت الله مددی: چرا داریم ما اشعار و تقلید لکن ...

یکی از حضار: پس منظورتان چه بود از

آیت الله مددی: یعنی احرام با او محقق می شد یعنی آن موقع می گفتند این ما در حال حج هستیم .

در اسلام احرام با پوشیدن لباس بود. ببینید احرام بود طواف بود صلاة بود حتی خود مشرکین صلاة داشت و ما کان صلاتهم عند البيت . صلاة داشتند ، خود حج و لذا عرض کردم این آیه ی مبارکه ی حج ولله على الناس حج البيت چون این حج البيت امر متعارفی بین جاهلیت هم بود حتی در آیه ی مبارکه یوم الحج الاکبر این یوم الحج الاکبر که حالا کلمه ی اکبر به حج بخورد یا به یوم بخورد چون در لغت عرب هر دو درست است هم به مضاف بخورد و هم به مضاف الیه بخورد . در لغت فارسی فرق می گذارند

در لغت عرب فرق نمی‌کند که به حج ، اگر حج را اکبر را به حج زدیم در مقابل عمره است ، حج اکبر در مقابل حج اصغر که عمره باشد. که عمره را هم طبق برنامه شان در ایام ماه رجب انجام می‌دهند.

اصلا این عمره‌ی رجبیه که نزد ما شیعه مورد تاکید است این همان عمره‌ای بود که جاهلیین انجام می‌دادند. اهل سنت عمره‌ی رمضانیه را نقل کردند. یعنی این یک چیز جدیدی است و الا آن عمره‌ی رجبیه همان حرف متعارف بود دقت کردید ؟

یک روایتی است که یک کسی آمد گفت من درک نکردم فرمود شما در ماه رمضان بیا. یک دلالت روشنی هم ندارد برای عمره‌ی رمضانیه . ولذا الان فعلا اهل سنت اهتمامشان در عمره‌ی رضایانی است اصل حج اصغر و اکبر مشخص بوده این که حج اصغر در ماه رمضان باشد یا در ماه رجب باشد دقت می‌کنید ؟

در بین جاهلیین در ماه ، و لذا ماه رجب هم ماه حرام بود به خاطر اینکه عمره به جا بیاورند. این سر اینکه ماه رجب جدا بود به خاطر به جا آوردن عمره بود.

ببینید مثلا اگر می‌آمدند طواف به حساب ، در طوافشان لباس‌ها را می‌کنندند با همین دو لباس ثوبی الاحرام به قول ماها با او طواف می‌کردند خوب این هم یک برنامه‌ای بود که در مکه عده‌ای بودند که لباس داشتند قرض می‌دادند به اینها اجاره می‌دادند به این افراد خوب بعضی وقت‌ها لباس تمام می‌شد مثلا حاجی آن سال زیادتر بود لذا اینها در این لباس‌های عادی خودشان طواف نمی‌کردند، طواف طواف است لکن لباسشان را می‌کنندند و عاریا طواف می‌کردند.

اینکه امیرالمؤمنین در سال نهم که سوره‌ی براءت را رساندند به مشرکین چون در سال هشتم فتح مکه شد لکن مسلمان در مکه کم بود همان مقداری که بودند یا مثلا عتاب بن اسید که نائب پیغمبر بود والی مکه بود در سال نهم هنوز مشرکین به مکه آمدند عده‌ای از مسلمانان هم آمدند اما غالب با مشرکین بود. در سال نهم که سوره‌ی براءت را پیغمبر فرستادند در سوره‌ی براءت عده‌ای از این احکام آمده که انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا عده‌ای از احکام در قرآن عده‌ایش هم در سنت آمده وان لا یطوفن بالبيت عریان این در سنت است.

نصرانیت در عراق از راه حبشه آمد راه حبشه که به اصطلاح ساحل غربی دریای سرخ که الان ساحل غربی دریای سرخ آفریقا است ، آفریقا ساحل غربی است و این طرف هم به اصطلاح امروز عربستان است و یمن آن طرف از آنجا چون مسیحی

بودند، مثل همین نجاشی و اینها عده‌ای که آمدند در یمن و نجران بالخصوص در نجران مسیحی بودند حتی در این قصه‌ی مباحله ادعا کردند این دو نفری که به نام سید و عاقب هستند عاقب با عین و قاف، سید و عاقب این‌ها مناصب بالای کلیسایی داشتند که این را ما نفهمیدیم هنوز هم نفهمیدیم چون الان این اصطلاح سید و عاقب در اصطلاحات مسیحیت نیست این‌ها دارند که این دو نفر جزو تراز اول‌های دنیای مسیحیت بودند.

من حتی از یک آقای که آمده بود آنجا پرسیدم نتوانست برای ما حلش بکند. ظاهراً شاید یک اصطلاح خاص عربی بوده و الا در مقامات کلیسا فعلاً چنین مقامی به نام سید و عاقب نیست اما نوشتند این دو نفر هم بودند جزو افرادی که به مدینه آمدند سید و عاقب هم جزو آنهاست که بالاترین مقام مسیحی بود در آنجا.

تا نجران مسیحی‌ها آمدند اما به مکه و مدینه نرسیدند، یهودی‌ها به مدینه رسیدند به مکه نرسیدند تا ۲۵۰ کیلومتری خارج مدینه که خیبر و فدک باشد تا آنجا رسیدند اما به خود مکه نرسیدند مسیحیت هم نرسید حالا آن قصه‌ی فیل و فلان ابرهه و آن‌ها مسائل بعدی‌اش است و الا خود مسیحیت بله دایی خدیجه و رقة بن نوفل و افرادی که با او بودند اینها مسیحی بودند عدد محدودی.

در مدینه هم ما از مسیحیت هیچ خبری نداریم آنچه که داریم فقط یهودی صرف است. در مدینه اکثر اهل مدینه که عرب بودند مشرک بودند بقیه هم یهودی بودند. در مدینه باز مسیحی ما نداریم.

خوب طبیعتاً مسلمان‌ها با اعمال یهود با نماز یهود، روزه یهود، عرض کردم کیفیت روزه یهود از ظهر روز نهم بود تا غروب روز دهم عرض کردم در محلی یک عبارتی دارد که عاشوراء هو الیوم التاسع من المحرم که آدم تعجبش می‌آید تاسع. این عاشورای یهود این طوری بود از روز ظهر اذان ظهر به قول ما از زوال ظهر روز نهم می‌گرفتند شب را هم با یک کیفیت خاصی حق خوردن داشتند تا غروب روز دهم این روزه‌ای بود که اینها احتمالاً این مجموع سفر حضرت موسی به نیل یا به دریا و نجات حضرت موسی از شر فرعون احتمالاً در این مجموعه‌ی زمانی چون به این احترام، به احترام نجات حضرت موسی روزه می‌گرفتند، روزه‌شان به احترام نجات حضرت موسی بود.

خوب روزه بود نماز داشتند یهودی ها و لذا پیغمبر هم فرمود ان صلاتنا هذه ليس فيها شيء من كلام الادميين. یعنی به عبارت دیگر با انواع صلاة ، صلاة مشرکین ، صلاة یهود ، صلاة مسیحی ، شاید هم مثلاً عده ایشان با صلاة مجوس ، عرض کردم ارتباط مدینه و مکه با دربار ایران با ایران با مدائن با ایران اصولاً خیلی ضعیف بود تک و توکی آمده بودند می آمدند نقل می کردند که ایران مثلاً این طور است. رابطشان اصولاً مکه ، مدینه چون یک شهری بود که یک زراعتی داشت در خودش بود رابطه‌ی تجاری نداشت.

مکه هم رابطه‌ی تجاری داشت با یمن و سوریه ، شام . با این دو منطقه آشنا بودند حدود آشنایی اینها را هم از .

لذا با خیلی از اعمال و مبادی یعنی نسک دینی و شعائر دینی فرض کنید اینها آشنا بودند آشنایی شان با مجوس خیلی کم بود یمن که می رفتند چون یمن به حساب استانداری برای ایران در جزیره العرب بود و مسئولین استان یمن به اصطلاح استان عربستان مجوس بودند زرتشتی بودند آنجا هم با مجوس آشنا بودند .

بنا بر این که لفظ مجوس در لغت قرآن که آمده ، چون در قرآن لفظ مجوس به کار آمده ، این مراد این باشد و الا مسلمان ها خیلی آشنایی زیادی یعنی مسلمان های صدر اول با مجوس نداشتند. یکی هم بعد از اینکه بحرین را رفتند آنجا هم مقداری مجوس و زرتشتی بود که با عادات و تقالید مجوس از آن راه آشنا شدند منشاء آشنایی این بود و الا خود ایران نیامده بودند.

یکی از حضار : در حیره عرب های آنجا ارتباط داشتند.

آیت الله مددی : عرب حیره ارتباطشان با این قسمت کم بود.

یکی از حضار : با عراق که ارتباط بوده است.

آیت الله مددی : خوب این نابغه‌ی زیبایی چرا اما ارتباط مسلمان ها به لحاظ دینی با حیره کم بود. حیره هم گاهی یهودی بودند گاهی مسیحی بودند ، مجوسش الان فکر می کنم کم باشد. حیره از شهرهای بسیار مهم عراق است. الان نه در سابق. در سابق یکی از شهرهای بسیار تاثیر گذار در آن منطقه است. دیگر نمی خواهیم در اصول خارج بشویم.

بحث سر این است که انواع صلاة را مسلمان ها با آن آشنا بودند این آشنایی با انواع صلاة و بعد اینکه این صلاة ما این است و صلاة آنها این است تعبیر را دقت کنید. این کافی بود که صدق صلاة بکند ولو فاسد باشد نکته اش این است. صدق طواف بکند ولو ، دقت می کنید چه می خواهیم بگویم ؟

بعد هم در دنیای اسلام باز مشکل دیگر اختلاف فتوا پیدا شد آن آقا می گفت این صلاة باطل است آن دیگری می گفت صلاة صحیح است یعنی یک مشکل در دنیای ادیان بود که یک مقدار از این مشکل به جامعه‌ی اسلامی سرایت کرد یک مشکل دیگر که بعد تدریجا این مشکل بیشتر شد چون ما بین الصحابه اختلاف بود .

بعد این مشکل در بین مسلمان‌ها بیشتر شد می گفت این صلاة به نظر من صحیح است این صلاة به نظر من صحیح نیست فاسد است یک مشکل دیگر هم این بود که در خود شریعت هم نسخ احکام در حالاتش مختلف شد این ها سه نکته است در نظر بگیرید مثلا شما اگر حمد نمی خواندید عمدا می گفتند نمازتان باطل است . حالا نماز می گفتند ولی می گفتند باطل است .

اما اگر نسیانا نخواندید می گفتند نماز صحیح است . دقت کنید . یعنی یک عمل وحدانی در خود همین شریعت از بعضی افراد صحیح بود از بعضی افراد فاسد بود همین عمل وحدانی نماز را بخواند بدون سوره‌ی حمد اگر متوجه بود متعمد بود این باطل بود اگر نمی خواند لا صلاة الا بفاتحة الكتاب و اگر ملتفت نبود نسیان داشت حتی جهل بنا بر اینکه لا تعداد شامل جهل هم می شود . مرحوم نائینی می گوید لا تعداد شامل جهل نمی شود صحیح اینکه می شود به نظر ما مشکل ندارد .

به هر حال حتی جهل اگر جاهل بود و حمد را نخواند نمازش درست است دقت کردید ؟ لذا این منشاء این شد خوب دقت کنید اصولا معنای صحت و فساد یعنی اینکه این عمل صحیح است یا فاسد این در ارتکاز عمومی مردم در صدر اول اسلام جا بیفتد چیز جدیدی نبود که حالا ما خیال بکنیم و در این ارتکاز عمومی این شامل صحیح یعنی در مقام تسمیه ، بله مقام صحت چیز دیگری بود مقام اجزاء چیز دیگری بود اینکه این عمل صحیح است یا نه آن مقام دیگری بود اما در مقام اسم ان لا یتوفن بالبيت عربا اگر عریان طواف کرد خوب نزد ما باطل است کلا نه این که فاسد است اصلا کلا باطل است لکن آنها انجام می دادند طواف هم گفته می شد .

ان الصفا والمروة من شعائر الله می گویند این آیه‌ی مبارکه روی این جهت که بین صفا و مروه بت‌های معروف اهل مشرکین را گذاشته بودند ، البته هبل که بزرگترین بت بود نزدیک کعبه بود اما بقیه‌ی بت‌ها بین صفا و مروه بود بت‌هایی که داشتند . ولذا مسلمان‌ها گفتند آقا دیگر طواف نکنیم ، سعی بین صفا و مروه انجام ندهیم به خاطر وجود بت‌ها . آیه‌ی مبارکه نازل شد ان الصفا

والمروة من شعائر الله ، اینها شعائر الهی هستند ربطی به بت ندارند ربطی به عمل مشرکین ندارد. و من حج البيت او اعتمر فلا جناح علیه .

این کلمه ی لا جناح هم بنده یک تفسیری عرض کردم این سرش این است که در این جا لا جناح به کار برده شده و مراد الزام است در یک روایت ما هم وارد شده الکلام در آن روایت ، لکن توضیح داده نشده ما عرض کردیم بعید نیست اگر لا جناح ناظر به مقام مقتضی باشد به معنای جواز است لا جناح را هم گفتند جناح لفظ فارسی گناه است. معلوم نیست چون ادعا شده لفظ تعبیرشان مثل هم است این تعبیر مثل هم بودن کافی نیست از این که از آن لغت گرفته شده است. شاید ممکن گناه فارسی از آن گرفته شده باشد و هر دو مصدر مستقل باشد.

علی ای حال اگر در مقام مقتضی است این لا جناح به معنای جواز است اگر در مقام رافع و مانع است یعنی می خواهد بگوید این مانع نیست خوب دقت کنید این مانع نیست حکمش برمی گردد به همان حکم اولی چون در روایت دارد که چطور لا جناح در اینجا به معنای الزام است. توضیح دادنش را در کلام اعلام هم من ندیدم توضیحش را این توضیح را هم بنده اضافه کنم . اگر لا جناح در مقام مقتضی باشد می گوید لا جناح از اینکه این آب را بخورید صبح مثلا هوای سرد لا جناح اشکال ندارد. خوب این چون مقام مقتضی است در اینجا به معنای جواز است.

اما اگر لا جناح به معنای مانع یعنی این مانع نیست می خواهد مانع را بردارد در مرحله ی اقتضاء به همان مقتضی نگاه می کند به همان حالت خودش نگاه می کند چون قبل از اینکه بت ها را قرار بدهند واجب بود سعی بین صفا و مروه واجب بود این تصور شد که نصب بت ها مانع باشد آیه می خواهد بگوید نه مانع نیست. می گویم در این روایت آمده که اینجا لا جناح به معنای وجوب است. من فکر می کنم شاید یک معنای مضممر باشد یعنی یک مقدار کلام درش مضممر باشد مطوی باشد به اصطلاح مطوی المقدمات باشد.

غرض اینکه فکر می کنم شاید ناظر به این نکته باشد که قرینه در این جا هست که مراد از لا جناح واجب است چرا چون این لا جناح ناظر به مقام مانعیت است می خواهد بگوید مانع نیست اگر مانع نشد همان حکم اولی خودش را دارد. اصلا مانع نشد این مانع نشد حکم اولی خودش وجوب بود. آها فعلیت . پس مراد از لا جناح یعنی واجب دقت فرمودید ؟

این لا جناح غیر از این است که بگوییم لا جناح اگر شما اول صبح آب بخورید چون این تفسیر را ندیدم آقایان فرموده باشند لذا عرض کردیم در اینجا.

علی ای حال خوب دقت بفرمایید پس بنابراین آن که ما الان با شواهد تاریخی می بینیم این است که این عبادات حقائق عرفیه هستند نه متشرعه و نه شرعیه و اینها در عرف وجود داشتند البته ممکن است بعضی از اجزاء فرض کنید مثلا در نماز مسیحیت رکوع نیست سجود هم نیست ممکن است بعضی از اجزاء به آن اضافه بشود خصوصیات به آن اضافه بشود این احتمال دارد اما عنوان صلاتی .

عرض کردیم کرارا مرارا ، ان شاء الله در بحث قصد قربت هم عرض می کنیم . ببینید اصولا بشر در زندگی خودش اعمالی را که انجام می دهد محوریتش خودش است ، مثلا غذا می خورد که بخورد مثلا ، کار می کند که این که پول را صرف غذا و لباس و مسکن و لوازم اولیه ی زندگی بکند ، لکن در زندگی بشر گاه گاهی محور خود انسان نیست . یک کاری را برای غیر انجام می دهد . اگر آن غیر جنبه ی قداست داشته باشد تعبیر به عبادت ازش می کنند . اصلا نکته ی عبادی بودن این است . لذا در زندگی بشر این مطلب الان روشن است .

عرض کردم بعضی از قبرها هست که قبل از دوران ما قبل تاریخ است لکن آثار قداست ، حال این قداست در ابتدا به صورت کنیسه بود کلیسا بود معبد بود کشیش بود ساحر بود کاهن بود این عناوین مختلف بود آن چه که شرائع الهی انجام دادند که این قصدها بروند کنار و آنچه که می ماند لله باشد .

وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين خیلی عجیب است این تعبیر که حقیقت این امرها برای اینکه انسان عبادت خالصانه لله بکند امروز هم هست دیگر . فقط اینطور نیست . فرض کنید صبح مثلا ارتشی ها مقابل پرچم می ایستند سلام می دهند این مثل همان عبادت است دیگر یعنی می خواهند بگویند که ما کار را به خاطر پرچم بکنیم یا به خاطر وطن نقشه ی وطن می گذارند . و الی آخره این در زندگی بشر کلا هست یک روح عبادی در زندگی بشر کلا هست .

آنچه که در مکتب وحی تصحیح شد این روح عبادی باید لله باشد . و ما امروا الا ليعبدوا الله تمام اینها و در حقیقت هم ایستادن مقابل پرچم و قسم خوردن فایده ندارد تا آن حالت عبادی لله نباشد حتی سوگند به پرچم هم فایده ندارد آن که می تواند

موثر باشد این رابطه‌اش با خدا از راه رابطه‌ی به خدایش به کشورش به مردمش به جامعه‌ی خودش خیانت نکند راه درستش این است و الا به مجرد اینکه قسم بخورد مقابل پرچم این به جایی نمی‌رسد.

پس بنابراین مسالهی عبادت در زندگی بشر یک مسالهی طبیعی بوده و این عبادت در طول تاریخ همراه بوده با دواعی دیگر با اشتباهات با کارهای زشت با کشت و کشتار و فساد و الی آخره انواع مشکلات بوده تحریف‌هایی که در قرآن هم دارد مسالهی تحریف است که در طرق انبیاء واقع شده یحرفون الکلم عن مواضعه و این نکات منشاء این شده بوده که تدریجا انبیاء بعدی که می‌آمدند و تحریف‌ها را تصحیح می‌کردند می‌گفتند آقا این عمل باطل است این نماز باطل است این حج باطل است این طواف باطل است این روزه‌ای که می‌گیرند. عرض کردم در مکه آثار روزه نداریم در مدینه داریم، آثار زکات آثار دعا آثار توجه این چیزی که ما الان در تاریخ می‌بینیم این است.

و به این‌ها در مقام اطلاق لفظی بدون عنایت هم به صحیح و هم به فاسد صلاة می‌گفتند عنایت نیست. یعنی اینطور نیست که صلاة را به صلاة صحیح بگویند به صلاة فاسد مجازا بگویند ادعائا بگویند، نحوه‌ی اطلاق یک نواخت است البته آن که مجزی بود صلاة صحیح بود آن که مجزی بود صوم صحیح بود اما و بقیه‌ش به اصطلاح نمی‌گفتند صوم نیست. گاهی هم می‌گفتند از باب تاکید زیاد که اصلا این صوم نیست مثل لا صلاة الا بفاتحة الكتاب این از باب تاکید در مطلب و تأثیری که فاتحة الكتاب در نماز دارد.

لذا اگر ما این سه نکته را یکی اختلاف ادیان در صلاة که خوب طبیعتا در اسلام صلاة یهود یا صلاة مسیحی باطل حساب شد یکی اختلافی که خود فقهای اسلام پیدا کردند در صلاة که طبعاً یک نماز نسبت به یک مبنای صحیح بود و همان نماز نسبت به فتوای دیگر باطل بود و بعد هم اختلافی که به لحاظ سن دخالت آن عبادت بود مثل فاتحة الكتاب که اصطلاحاً ما گفتیم فریضه و سنت.

اگر فریضه باشد مطلقاً اخلال به آن باطل می‌کند اگر سنت باشد در صورت عمد مخل است در حالات عذر مخل نیست این خلاصه‌ی بحث.

پس بنابراین آنچه را که ما الان از مجموعه‌ی تاریخ مستقیم می‌فهمیم احتیاج به علامات حقیقت و مجاز و احتیاج به تبادرو علامت حقیقت و احتیاج به جامع و تصویر ...

اصولا مفاهیم عرفی عادات یک حد روشنی دارند و حدود مبهم دارند. شما بزرگترین مفهوم عرفی واضح ترین مفهوم عرفی آب مثلا ، یک آب هست که خیلی واضح است، آب مقطر، آب معدنی به قول بعضی خوب یک مقدار خاک داخلش ریخته شده باشد و یک مقدار نمک یکی می‌گوید آب هست یکی می‌گوید نیست، خوب زیاد ریخته بشود گل می‌شود آن قطعا آب نیست، آن زیاد ریخته بشود آن مثلا شور می‌شود کاملا آب شوری می‌شود که قابل استعمال نیست، آب نیست. یا نمکش خیلی زیاد است که اصلا جنبه‌ی مایعیتش ...

این دقت کنید در این جور مفاهیم نمی‌توانیم مثلا بگوییم آبی که دارای مخلوطش دو درصد باشد و مثلا به اینکه صفایش اینقدر باشد این جامع بین انواع آب است. اصلا جامع اینها تصور نمی‌شود یک مفهوم عرفی است که خواهی نخواهی خودش اطلاقش از باب به اصطلاح مساله‌ی صدق عرفی‌اش یعنی بعبارۀ آخری هم صدقش و هم مفهومش و هم مصداقش هر دو عرفی هستند. یک بحثی دارند آقایان که مفاهیم را از عرف می‌گیریم، تطبیق را از عقل می‌گیریم یک اصطلاحی دارند مثلا اگر گفتند آب کر باید مثلا که نوشتند سیصد و هشتاد و چهار کیلو و مثلا دویست گرم باشد اگر ده گرم هم کمتر شد این دیگر کر نیست. خوب دقت کردید. چرا ؟ چون مفهوم کر را از عرف می‌گیریم که وزنش اینقدر است. اما در تطبیق عقلیه ، یک اصطلاحی دارند در تطبیق عقلیه یعنی اگر حتی ده گرم، بیست گرم از آن مقدار کم شد قبول نیست.

عرض کردیم این مطلب روشن نیست این خیلی مشهور است در السنه‌ی علما مرحوم نائینی و دیگران این مطلب خیلی مشهور است و عرض کردیم این واقعیت علمی ندارد چون این مفاهیم خودش از عرف گرفته شده است . با تسامح بیست گرم و سی گرم قطعا اینطور نیست .

و اصولا در تاریخ بشر این مفاهیم ابتداء خیلی مجهول بود یعنی کاملا روشن نبود تدریجا بشر به این حد رسید که باید اینها را محدود بکند. این سیر علمی است که بشر داشته فرض کنید مثلا مد از مد الیدین است به اصطلاح در لغت عرب اگر دو دست

را جمع می کردند و در آن گندم می ریختند این را مد می گفتند اگر یک دست بود کف ، فرق بین یک دست و دو دست هم خیلی زیاد است به لحاظ خارجی ، دقت کردید ؟

این را خوب طبعاً شما می دانید شما دستتان را باز کنید ایشان رفیقان خیلی فرق می کند طبیعتاً این مد الیدین بعدها به این فکر افتادند که این حکم را کنترل بکنند. مثلاً سحر خوب قبل از طلوع فجر یک مدت زمانی را سحر می گویند اما شما الان با دقیقه و ثانیه نمی توانید معین بکنید لکن الان شده خوب می نویسند مثلاً از ساعت ۴:۳۵:۲۵ سحر شروع می شود قطعاً این مفهوم عرفی نیست، یعنی قطعاً مفهوم عرفی نیست یک مقدار از مفاهیم روشن است.

همین نماز ظهر و نماز عصر، نماز ظهر مشخص بود چون مسالهی شاخص بود مخصوصاً که پیغمبر اکرم دیوار مسجد مدینه را قرار داده بودند این دیوار می گویند درست روی نقطه‌ی شمال جنوب بود. شما هم اگر الان دیوار قرار بدهید روی نقطه‌ی شمال جنوب، البته شمال و جنوب حقیقی ها چون این با قطب نما هم شمال مغناطیسی را نشان می دهد که با شمال حقیقی یعنی قطب شمال یک درجه و نیم اختلاف دارد. نه آن شمال حقیقی را اگر شما تشخیص بدهید و جنوب را هم مقابلش دیواری الان بسازید کاملاً ظهر را می شود تشخیص داد بعدها مسلمان ها رفتند روی شاخص که از هند آمده بود یا دایره‌ی هندیه که از آن هم از هند بود.

دایره‌ی هندیه تا یک حدی ضابطه دارد شاخص ضابطه ندارد مشکل است. اما دیوار از همه راحت تر است. شنیدم اخیراً در گرینویچ در لندن چند سالی است که آنها هم از راه دیوار استفاده می کنند. این ابداعش از رسول الله است قبل از رسول الله نبوده، مسجد مدینه خود محراب مسجد درست نقطه‌ی جنوب نیست چون یک درجه و نیم با جنوب اختلاف دارد اما غیر از آن روضه‌ی مقدسه‌ی مبارکه دیواری دارد که الان فضایی هست فضای خالی این جا دیواری بوده این دیوار درست روی نقطه‌ی شمال و جنوب است در جایی که دیوار ساخته بشود اگر سایه در هر دو طرف منعدم بشود هم این طرف دیوار و هم آن طرف دیوار این دقیقاً ظهر است.

شاخص این دقیق و لحظه‌ی دقیق را نشان نمی دهد، دایره‌ی هندیه چرا تا حدی نشان می دهد همین که در روم هم داشت همین دایره‌ی هندیه، اما از آنها راحت تر و بهتر همین مسالهی دیوار است، شنیدم عرض کردم چون خیلی نکته‌ی علمی ندیدم جایی

نقلا می‌گویم که در گرینبیچ هم از راه دیوار استفاده می‌کنند برای شناخت ظهر حقیقی و زوال و نقطه‌ی زوال از دیوار و انصافا دیوار راه راحتی است برای شناخت ظهر دیگر چون شاخص سایه‌اش کم می‌شود به آن آخرین درجه‌ی کمی یک کمی قبل و بعدش تشخیصش مشکل است. با شاخص مشکل است اما با دیوار راحت است این طرف سایه آن طرف سایه .

و بعدها هم که مساله‌ی قدمین پیش آمد این سرش این بود که از زمان عمر یک مقداری نماز ظهر را چون مشغول کارهای اداری و سیاسی و اینها بودند نماز ظهر را در روایت دارد که اندازه‌ی یک مصلی ، یک جا نماز بینید کنار دیوار یعنی چه مقدار از ظهر گذشته باشد.

وقتی سایه منعدم است این ظهر است وقتی سایه این طرف می‌آید تا مقدار یک مصلی این همان قدمین که نزد ما هست. یا ذراع مثلا حالا دیگر شرح این قضایا .

آن وقت در تاریخ یک مشکل دیگر این که وقتی مساله‌ی ضبط آمد، ضبط را به یک چیزهایی گذاشتند که خود آنها باز خیلی ضبطش روشن نبود مشکل آنها این بود. فرض کنید آمدند مثقال و درهم را روی جو گرفتند. خیلی هم دقت کردند جو متوسط باشد نمی‌دانم دقت کردید آشنایی با جو دارید جو به خلاف گندم دو طرفش یک شاخک کوچکی هم دارد قید کردند که آن شاخه‌اش را هم ببرید در تفسیر درهم و دینار جو باشد متعادل باشد آن دو تا شاخه‌ی کوچکش هم بریده باشد و این مثلا این مقدار آقای حکیم در مستبصر دارد که ما جو را گرفتیم در نیامد این مقدار در نیامد که نوشتند البته صاحب حدائق هم دارد که می‌گوید ما این اختصاص به این ندارد .

در طول تاریخ اگر دقت بکنید چندین بار دارد که سلاطین و خلفا وزن درهم و دینار را تعدیل کردند. این تعدیل برای این بود دقت‌های بیشتری به کار می‌بردند که دقیقا آن اندازه بگیرند. خود مثلا به حساب مد ، مد در زمان پیغمبر ، اصلش در لغت عرب مد الیدین بود، در زمان پیغمبر مدی که ساختند یک کمی کوچک بود خوب این هم روی ضوابط که نبود فرض کنید با چوب گرفتند مثلا یک صندوق چوبی کوچک ساختند این به عنوان مد تصادفا چیزی در حدود صد و پنجاه سال بعد یعنی در زمان امام صادق و مالک در همین مدینه این مد بزرگ تر شد خود همین مد چوبی چون ضابطه نداشت.

اینها آمدند برای اینکه مد الیدین را معین بکنند به مد گذاشتند به آن چوب گذاشتند خود او هم باز معین نبود و مشکلمش دیگرش هم این بود که این دو تا هر دو حجم بودند پیمانه بودند الان ما مد را به وزن معین می کنیم این خیلی واضح و بدیهی است شما یک کاسه بگیرید درش گندم بریزید درش جو بریزید درش برنج بریزید وزن هایش فرق می کند وزن این با این خیلی واضح است که فرق می کند، وزن یک نواختی در نمی آید .

لذا خوب دقت کنید یکی از مشکلات در اوزن و مقادیر و اینها این مساله ای بوده که انتقال بوده اما اصل این مطلب بوده حالا باید یک جامعی بین مد تصور بکنیم نه اینها جامع ندارد. این که مرحوم نائینی می فرماید لا بد من تصویر جامع لکن جامع بنا بر صحیح تصویر نمی شود بنا بر اعم اشکل است. این در حقیقت ایشان یک تفتنی پیدا کرده اصولا در این طور چیزها جامعی نیست که بخواهیم پیداایش بکنیم. چرا چون یک استعمال عرفی است واضح واحدی نبوده که گفته جعل لفظ الصلاة به ازای این . این یک واحد تاریخی و حقیقت تاریخی بوده در این حقیقت تاریخی چند نکته تاثیر گذار بوده که اینها کم و زیاد بشوند. که نکاتش را هم الان عرض کردیم.

ولذا بنا بر این نه احتیاج به علائم حقیقت و مجاز داریم که خوب الحمدلله آقایان ملتفت شدند نه احتیاج به تصویر جامع داریم که اجمالا ملتفت شدند که جامع را نمی شود تصویر کرد. سرش این است که جامع ندارد. تصویر امر غیر صحیح که معقول نبود.

ولذا به نظر ما لا مناس من القول بالاعم اصلا قطعا به معنای اعم است بلکه صحیح وجهی ندارد اصلا قول به صحیح قول نیست باید گفت احتمال است چون اگر مراد شارع بالخصوص از صلاة خصوص صلاة صحیح بود حتما باید بیان می کرد. چون خوب دقت بکنید اصطلاحات شرعی و روایات ما اساسا در یک زمینه ای اجتماعی وارد شده این مثل کتاب قانون نیست که در مجلس نوشتند بعد به شما اجرا می کنند این از آن قبیل نبوده این با مردم صحبت می کردند این صحبت ها بعد مدون شد در صحبتی که با مردم می شود صلاة اعم از فاسد است .

آن وقت این چه نکته ای دارد البته نکاتی مختلف دارد نمی شود رویش حساب کرد. یکی از نکات اساسی که آقایان باز غفلت کردند مساله ای قصد قربت است یعنی مساله ای عبادی بودش است.

یعنی اگر یک کسی را ببینید راست می شود خم می شود فلان حتی قرآن می خوانند اما یقیناً قصد نماز نکرد خوب این را ورزش حساب می کنند اصلاً نماز حساب نمی کنند.

معلوم نیست همین رکوع و سجود و حمد را خواندن بدون قصد نماز به آن نماز بگویند حتی نماز فاسد هم به آن نمی گویند چون اگر یقین داشته باشد که این قصد قربت نکرده، قصد نکرده امر را قصد نکرده عنوان صلاتی را این را یک نوع ورزش حساب می کنند.

پس بنابراین جامعی که گفتند نکته ای ندارد. اصلاً به نظر ما غیر از قول به اعم راه دیگری نیست صحیحش باید تصرف بشود با جامع هم درست نمی شود باید شارع در آن تصرف بکند و الا با این شواهدی که عرض کردیم قول به اعم صحیح است.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين